

بررسی نوستالژی در شعر فخرالدین عراقی

دکتر محمدحسین دهقانی فیروزآبادی*

محمد حبیب‌الهی**

چکیده

نوستالژی به معنای غمی است که بنا به دلایلی گریبان‌گیر شخص می‌شود؛ به طوری که هر فرد از افراد جامعه ممکن است به این روان‌پریشی دچار شود. در این مقاله پس از تعریف واژه نوستالژی از نظر ریشه و ارائه دیدگاه‌های روان‌شناسان، عوامل ایجاد این پدیده بررسی می‌شود. ابتدا موضوعات نوستالژی و خاطره، نوستالژی و رماتیک، و نوستالژی غم غربت به صورت جداگانه بررسی می‌شود؛ سپس به سخن و فکر عراقی و تأثیر این عوامل در روحیه وی پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نوستالژی، غم غربت، خاطره، فخرالدین عراقی.



* عضو هیئت علمی دانشگاه یزد

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

غم و اندوه پدیده‌ای همیشگی است که همه با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. هر دوره‌ای از تاریخ میزبان غم‌های فراوانی است که روح بشر را نشانه گرفته‌است؛ منتها این دردها و حسرت‌ها باتوجه‌به اندیشه‌ها و افق دید افراد فرق می‌کند. یکی از غم‌نان سر راحت به بالین نمی‌گذارد، دیگری به دلیل ازدست رفتن مقام خود می‌نالند و کسی دیگر را غم عشق و مهجوری محبوب فرسوده می‌کند. عراقی از جمله افرادی است که ناله‌ها، غم‌ها و دل‌تنگی‌های فراوان وی رنگ‌وروی خاصی به سخنش داده‌است. هرچند شرح‌های فراوانی بر لمعات و عشاق‌نامه‌ی وی نوشته شده‌است، تاکنون سخن عراقی از این دیدگاه بررسی نشده؛ درحالی‌که هم عراقی از عارفان شاعر نامی ایران است و هم غم‌واندوه از مشخصه‌های آشکار سخن وی. در این مقاله به بررسی سخن عراقی از این دیدگاه می‌پردازیم.

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است که معناهای گوناگونی مثل احساس غربت، غم غربت، حسرت گذشته، دل‌تنگی برای میهن و رنج و فراق برای آن ذکر شده‌است.

علوم بشری هرچندکه حدود و مرزهای مشخصی دارد، به‌نوعی باهم درارتباط است؛ دراین‌میان ادبیات و روان‌شناسی ارتباط ویژه و تنگاتنگی باهم دارد؛ به‌طوری‌که می‌توان شخصیت و اسرار درون کسی را از طریق سخنان او دریافت. نوستالژی نیز از مجموعه بحث‌های روان‌شناسی است که در ادبیات نیز مطرح می‌شود.

۱- نوستالژی و رمانتیسیم

مکتب رمانتیسیم^۱ که تأثیر شگرفی در ادبیات غرب ایفا کرد، مکتبی است که به‌جای تکیه بیش‌ازحد به عقل، به خیال‌پردازی، اصول دینی و ایمانی توجهی خاص دارد. در واژه «رمانتیک» اشاره به گذشته‌ی خاصی است. قرون وسطی از نظر فردریش اشلگل

دورهٔ پهلوانان و افسانهٔ پریان است. اصلی‌ترین ریشهٔ واژهٔ رمانتیک، رمانس (romance) درباری قرون وسطاست.^۲

نوستالژی در مکتب ادبی رمانتیسیم، مشخص و قابل بحث است. از اصول مکتب رمانتیسیم، گریز و سیاحت، سفر جغرافیایی و تاریخی است. آزردهی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها و زمان‌های دیگر و سفرهای واقعی یا خیالی از مشخصات آثار رمانتیکی است. نویسنده خواننده را به سرزمین‌هایی دور دست می‌برد و در آسمان زمان‌های پیشین پرواز می‌دهد؛ خاطرات این سفرها در آثار او منعکس است و هدف از این سفرهای خیالی یا واقعی، یافتن محیط زیبا، مجلل، تازه و آن زیبایی کمال مطلوب است که هنرمند رمانتیک آرزوی نیل به آن را دارد.^۳ اخوان ثالث می‌نالد و می‌گوید:

من اینجا بس دلم تنگ است / هر سازی که می‌بینم بدآهنگ است / بیا ره‌توشه
برداریم / قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم / بینیم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است؟^۴
وقتی اندیشمند نسبت به فضای کنونی جامعهٔ خود دل‌خوشی ندارد، برای تسکین درد و به دست آوردن غرور له‌شدهٔ خویش، خود را به زمان‌های پرجبروت جامعهٔ خود غوطه می‌دهد، از هوای ایده‌آل آن تنفس می‌کند و دمی خود را به آسایش می‌رساند و این کار برای وی نوعی روان‌درمانی است.

یکی دیگر از مبانی نوستالژی مکتب رمانتیسیم، «نوستالژی دوری از بهشت و روح ازلی» است. شاعر احساس می‌کند که از اصل خود دور شده است و مانند یک تبعیدی در این غریبستان زندگی می‌کند.^۵ به این دلیل مولوی خود را نی‌ای می‌داند که از اصل خویش جدا شده و از زمانی که از خاستگاهش جدا افتاده، ناله و زاری سر داده است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از نیستان تا مرا ببریده‌اند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق^۶
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

نوستالژیا برای فردوس گم شده، اغلب با جست‌وجو برای آنچه که گم شده و از کف رفته همراه است. ناآرامی، پرخاش‌گری، جست‌وجو و مبارزه به صورت‌های مختلف رماتیسم است و دومین بُعد رماتیسم، واکنش فعال برای کشف یا خلق فردوس گم شده است.^۷

۲- نوستالژی و خاطره

خاطره‌ها انباشته‌های ذهنی است که ناخودآگاه می‌تواند بر روان یک فرد تأثیراتی شگرف بگذارد. از آنجایی که فرد جزء یک جامعه و یک ملت است - که جامعه هر چند کوچک، خود می‌تواند جزئی از یک تمدن بزرگ باشد - می‌تواند انباشته‌های ذهنی یک تمدن باشد که افراد انسانی زیادی را تحت تأثیر قرار دهد. خاطره ممکن است فردی و شخصی باشد، شبیه تمام خاطراتی که افراد جامعه می‌توانند به صورت مخفی و خصوصی در محیط مخفی و خانوادگی داشته باشند؛ مثل خاطره‌ای خوشایند یا ناخوشایند که شخصی از روزهای کودکی خود در ذهن دارد و چه بسا این خاطره‌ها پایه‌گذار و منشأ یک نوع روان‌پریشی باشد و شخصی با یادآوری آن دچار دل‌تنگی یا به اصطلاح نوستالژی شود که خاطره‌شناسان به آن تراکم خاطره (recollection) می‌گویند. هر چه سطح فکری و آگاهی انسان نسبت به محیط کمتر باشد، زندگی و اتفاقاتی که در بستر آن رخ می‌دهد، به دور از هیاهوی مشکلات پیرامون، زیبا و دل‌پذیرتر است؛ این موقعیت‌ها بیشتر در زمان کودکی، که خالی از هر اضطراب و تشویشی است، رخ می‌دهد. هر چه آگاهی انسان از مشکلات بیشتر باشد و با مشکلات روزمره فکری، اقتصادی، سیاسی و... بیشتر دست‌وپنجه نرم کند، بعضی زیبایی‌ها بیشتر رنگ می‌بازد؛ در اینجا است که وقتی انسان به یاد دوران خوش کودکی دور از هیاهو می‌افتد، دچار دل‌تنگی می‌شود و ناخودآگاه آهی از درون می‌کشد.

همان‌طور که گفته شد، پیکر یک جامعه، یک ملت و یک تمدن از افراد ساخته شده است و هر فردی نیز خاطراتی دارد که این خاطرات به طرق مختلف باهم در ارتباط است و یک

کل را تشکیل می‌دهد؛ این خاطرات یا مشترک است یا بازگو شدن آن باعث می‌شود مقام اجتماعی پیدا کند. هالبواکس، نویسنده و جامعه‌شناس فرانسوی، خاطرهٔ جمعی را امری بدیهی می‌داند. وی معتقد است که خاطره‌ای که به اشتراک گذاشته می‌شود، مقامی اجتماعی می‌یابد و خاطرهٔ یکی را به خاطرهٔ دیگری متصل می‌کند و چیزی را سبب می‌شود که آن را «تبادل خاطره» می‌نامند؛ یعنی همان چیزی که فیلسوفی دیگر آن را «پیچیدگی خاطره» نامیده است. هالبواکس معتقد است که ما به حکایاتی تعلق داریم که به دلیل بازگوکردنشان، گویی به صورت جمعی برایمان رخ می‌دهد و عمل بازگوکردن، حلقهٔ ارتباطی میان خاطرهٔ فردی و جمعی است. ما بخشی از خاطرات خود را از دیگران شنیده‌ایم یا در خانواده فراگرفته‌ایم؛ این خاطره‌ها به حکایت‌های تاریخی جامعهٔ ما تعلق دارد و این نشانه‌ای از جمعی بودن خاطرات است.^۸ این گونه است که وقتی وضع موجود، مورد قبول شاعر واقع نمی‌شود و از ظرفی ظرف خاطرات و دانسته‌هایش پر از گذشته‌ای باشکوه است، ناگزیر خود را در لفافهٔ گرم دوران پرجبروت سپری‌شده فرومی‌برد؛ چنان‌که گویی در سرمای جان‌فرسا پناهگاهی گرم و دل‌پذیر می‌خواهد؛ از وضع موجود شخصی خود، به گذشتهٔ پرشکوه جوانی و کودکی گریز می‌زند یا از وضع نابسامان اجتماعی، سیاسی و فکری اطراف خود، به دنیای زیبای سپری‌شده پناه می‌برد و ناله سر می‌دهد.

۳- نوستالژی غم غربت یا دوری از وطن

دوری از خانه و خانواده و وطن مألوف نیز به نوبهٔ خود، باعث نوعی دل‌تنگی و نوستالژی می‌شود. یقیناً الفت گرفتن با هر چیزی، نوعی دل‌بستگی می‌آورد که جدایی از آن به دردلیلی که باشد، باعث رنجش خاطر و نگرانی می‌شود. شاملو معتقد است تعداد زیادی از رفتارهای فردی و اجتماعی بشر براساس اوضاع و عوامل محیطی، اجتماعی و فرهنگ جوامع به وجود می‌آید.^۹ ادامه تحصیل، پیدا کردن شغل و کسب درآمد، رهایی از

جو نامطلوب موجود در محیطی خاص، به هر دلیلی ممکن است باعث جلای وطن شود. ورود به دانشگاه از جمله عواملی است که باعث تغییر و جابه‌جایی محل زندگی شخصی در جامعه امروزی می‌شود. تغییر و جابه‌جایی از خصیصه‌های زندگی است؛ اما این تغییرات، از جمله ورود به دانشگاه، ممکن است با اختلالات روانی و جسمی همراه و نیازمند تطابق با تغییری شدیدتر باشد. پدیده «دل‌تنگی برای خانه» حالت انگیزشی-هیجانی پیچیده‌ای است که با اندوهگینی و حسرت برای خانه و اشتغال ذهنی یا افکار پریشان مربوط به خانه ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر، دل‌تنگی برای خانه پریشانی یا اختلالی است که به واسطه جدایی پیش‌بینی شده یا جدایی واقعی از محیط خانه به وجود می‌آید و از طریق اشتیاق و اشتغال ذهنی به خانه و موضوعات دل‌تنگی، مشخص می‌شود. پوریت و تیلور دل‌تنگی برای خانه را واکنشی سوگوارانه نسبت به تغییر محل زندگی تعریف می‌کنند و آن را کوششی برای ابقای دل‌بستگی به خانه و خانواده می‌دانند.^{۱۰} دلایل احساس غربت را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

- ۱- جدایی از محیط خانه؛
 - ۲- تغییر مکان دائمی انسان، مشکلات ناسازگاری و احساس تنهایی؛
 - ۳- ازدست دادن اعضای خانواده؛
 - ۴- حبس و تبعید.
- اما به عقیده تیلبرگ آنچه در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد، همان جدایی از محیط خانه و وطن است.^{۱۱}

۴- نوستالژی خاطرات دوران کودکی و جوانی و سپری شدن عمر

عراقی نیز مانند بسیاری دیگر، از عمر رفته نالان است. سخن پیران این است که جوانی صندوق در بسته‌ای است که پیران تنها از آن و محتویات آن باخبرند؛ زیرا

سردو گرم روزگار را چشیده‌اند، باید‌ها و نباید‌ها را می‌دانند و از ارزش قدرت شباب آگاهی یافته‌اند؛ هرچند که دیر شده است.

غم ازدست رفتن جوانی عراقی، به علت نبودن یا نداشتن عیش و عشرت نیست؛ درد او درد انسان‌های عادی نیست؛ درد او درد عارفانی است که همواره خود را در پرورش استعداد‌های خود، در رسیدن به کمال کاهل می‌بینند و به علت ازدست رفتن موقعیت پرورش روحی خود ناراحت و متأسف هستند.

تا ظن نبری که مشکلی نیست مرا در هر نفسی درددلی نیست مرا
مشکل‌تر ازین چیست که ایام شباب ضایع شد و هیچ حاصلی نیست مرا
(۲۶۳ و ۶۴)^{۱۲}

عراقی از سپری شدن عمر می‌نالند و افسوس می‌خورد و دلیل افسوس او همانا دوری از رخ محبوب و دست ندادن وصال است. او همواره در اضطراب این است که مبادا به وصال یار نائل نشود:

از اندوه فراقش بر دل من رسد هر لحظه تیماری دریغا
به سر شد روزگارم بی رخ او نماند از عمر بسیاری دریغا
(۱۲۶۷۹ و ۸۰)

فروشد روز عمرم، بر نیامد از آن شیرین لبش کامی، دریغا
درین امید عمرم رفت کاخر کند یادم به پیغامی دریغا
(۱۲۳۰ و ۳۱)

افسوس که ایام جوانی بگذشت سرمایه عیش جاودانی بگذشت
تشنه به کنار جوی چندان خفتم کز جوی من آب زندگانی بگذشت
(۴۰۷۳ و ۷۴)



۵- نوستالژی شاعر درباب ازدست رفتن دوستان و مرشدان او

بهاءالدین زکریا موستانی، از مرشدان مؤثر در زندگی عشقی و عرفانی عراقی است که مسیر زندگی عشقی را تغییر داد؛ ناگزیر، ازدست دادن شخصیتی بزرگ و مهم، برای وی جای بسی تأسف و اندوه است؛ بنابراین در مرگ او نوحه‌سرایی می‌کند و از نبودن او دل‌تنگی سنگینی به‌سراغ عراقی می‌آید. در غم ازدست دادن پیر، مرشد و به‌قول خودش، یار و دوست نوحه‌سرایی می‌کند. مرگ زکریا موستانی وجود شاعر را متزلزل می‌کند؛ به‌طوری‌که وی از درد فراق ناله سر می‌دهد و برای درد مهجوری خود درمانی نمی‌یابد:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| چون ننالیم؟ چرا نگریم زار؟ | چون نمودیم؟ چو می‌نبیند یار |
| خاک بر فرق خود چرا نکنم؟ | چون نشویم به خون دل رخسار؟ |
| یار غارم ز دست برفت، دریغ | مانده‌ام پای بر دم مار... |
| سوختم ز آتش جدایی دوست | نیستم مرهمی به‌جز تیمار |
| خود همه خون گریستی بر من | بودی ار دوستی مرا غم‌خوار |
| کارم از گریه می‌راست نشود | چه کنم؟ چیست چاره این کار؟ |

(۴۲۵-۴۳۵)

با کمی دقت درمی‌یابیم که غم‌واندوه عراقی به‌خاطر شخصیتی نیست که بار مالی و مادی عراقی را به‌دوش می‌کشد و در نبود او قطارهای شتران هدایای او به درگاه عراقی قطع می‌شود؛ بلکه تأسف او به‌خاطر فقدان شخصیتی معنوی است که روح و جان عراقی در زمان حیات او سرشار از معنویت و مرگش ضربه مهلکی به وی وارد ساخته بود.

حمیدالدین واعظ نیز از جمله کسانی است که ارزش معنوی او در زندگی عراقی بارز است. دوری از او نیز دل عراقی را رنجور ساخته و از اینکه از آب‌شخور معنوی و روحانی وی دور افتاده، سخت اندوهگین و خواهان شرف‌یاب شدن به حضور

اوست. وی جدایی و به‌دنبال آن، غم دوری او را زائیدهٔ قضا و قدر و چرخ گردان می‌داند و خود را مانند گویی می‌داند که گرفتار چوگان قضا شده‌است:

شاد کن از ورود دل‌ها را بـزدا از صدور احـزان را
قصهٔ درد من بیا بشنو می‌نیابم، دریغ، درمان را
باز سرگشته‌ام همی‌خواهد تا چه قصد است چرخ گردان را
خواهدم دور کرد از یاران خود همین عادت است دوران را
ما چو گوی و قضا چو چوگان است چه غم حال گوست چوگان را؟
(۵۶۳-۵۶۷)

۶- نوستالژی غم غربت

یکی از درون‌مایه‌های شعر عراقی، غم غربت است. عراقی از سنین نوجوانی از خان‌ومان آواره می‌شود و تا آخر عمر در این آوارگی به‌سر می‌برد. بارها آرزوی رجعت به وطن را در سخن خود فریاد می‌زند و دل‌تنگی خود را به‌دلیل دوری از وطن خود ابراز می‌کند. احساس او نسبت به وطنش پاک و زیباست و وابستگی شدید خود را به وطن خود -کمجان که در آن متولد و بزرگ شده‌است- در جاهای مختلف ابراز می‌دارد؛ ولی همواره امید او در رسیدن به این وصال و آرزو برعکس اشتیاقش، کم‌رنگ است.

۱۰۳

هر غریبی که در جهان بینی عاقبت باز بیند اوطان را
جز عراقی که نیست امیدش تا ببیند وصال کمجان را
(۵۷۱ و ۵۷۲)

عراقی همواره از آوارگی خود رنج می‌برد و زبان به‌شکوه می‌گشاید و به‌پایان رسیدن این آوارگی از آرزوهای تقریباً دست‌نیافتنی اوست که همواره در شعرش جلوه‌گر است. روان‌شناسان عللی مانند دگرگونی‌های زندگی و گرفتاری‌های ریزودرشت مربوط به آن (ناکامی‌ها و تعارض‌ها) را به‌وجود آورندهٔ



فشارهای روحی موجود می‌دانند؛^{۱۳} زندگی عراقی نیز با مهاجرت از وطن مألوف خود، دست‌خوش دگرگونی‌های فراوانی شد. وی آوارگی خود را به‌خاطر دست‌یافتن به گم‌شده‌ای می‌داند که همان حقیقت است و وصال به ذات حق؛ حقیقتاً نیز همین‌طور است و آتش عشقی که در جان او شعله زد، او را سرگشته و آواره کرد و نور همین شعله او را به وادی عرفان کشاند. او بسیار مشتاق است که این آوارگی به‌پایان برسد و او را به وصال جانان برساند:

چند گردهم چو فلک گرد جهان سرگردان آخر این گردش من نیز به‌پایان آید؟
(۳۲۹۴)

شاعر دردمند منشأ درد خود را که سینه‌اش را کلبه‌ احزان کرده‌است، وصال یوسف گم‌شده‌اش می‌داند:

یوسف گم‌شده چون باز نیام به جهان لاجرم سینه‌ من کلبه‌ احزان آید
(۲۳۹۷)

عراقی وطن خود را گلستان می‌داند و دلیل نرسیدن و ناکام ماندن خود را به وصال زادگاهش، لایق نبودن و تقدیر بیان کرده‌است:

بلبل آسا همه‌شب تا به سحر ناله زدم بگو که بویی به مشام ز گلستان آید
که نخواهد که همی با وطن آید؟ لیکن تا خود از درگه تقدیر چه فرمان آید؟
به عراق ار نرسد باز عراقی چه عجب که نه هر خار و خسی لایق بستان آید
(۳۲۹۸_۳۰۰)

عراقی در غزلی با مطلع:

به طعنه گفت مرا دوستی که ای زراق چرا همیشه شکایت کنی ز فراق؟
(۲۵۷۱)

به روایت گفت‌وگویی که بین او و یکی از دوستان طاعنش رخ داده‌است، می‌پردازد. دوست او وی را انسانی زراق و فریبنده می‌نامد که هیچ بویی از عشق و نشانی از عشاق ندارد:

وصال یار نبودت، فراق را چه شناسی؟ نشان عشق نداری، چه لافی از عشاق؟! (۲۵۷۲)

عراقی به صورت غیرمستقیم به غم‌واندوه ناشی از عشق و فراق یار اشاره می‌کند و آوارگی از عراق را مصیبت بزرگی می‌داند:

تو گیر خود که نبودت هیچ یار مرا، به هیچ دوست نبوده‌ام در جهان مشتاق؟
خیال چهره‌ی خوبان ندید چشم دلم به گوش جان نشنیدم خطاب در میناق؟
گرفتم این همه زرق است و طامات است مرانه بس که به هندوستان فتم ز عراق؟
(۲۵۷۴ - ۷۶)

عراقی در شعری که در جواب نامه‌ی برادرش، شمس‌الدین، به‌ضمیمه‌ی نامه‌ای می‌فرستد، خاک خوش کمجان را با گلستان، باغ ارم و روضه‌ی رضوان مقایسه می‌کند:

یارب این بوی چنین خوش ز گلستان آمد یا ز باغ ارم و روضه‌ی رضوان آمد
یا صبا بوی سر زلف نگاری آورد یا خود این بوی ز خاک خوش کمجان آمد
۱۰۵ (۳۶۷۸ - ۱۷۹)

با این وصف، عراقی اشتیاق و دل‌تنگی خود را به خاک مولد خود، کمجان، بیان می‌کند.

۷- نوستالژی اجتماعی

شخصیت عراقی، سرشار از مهر و عاطفه است؛ به همه چیز و همه کس عشق می‌ورزد؛ همه موجودات را تجلی الهی می‌بیند. در میان مردم زندگی می‌کند و با غم و درد آنها از نزدیک آشناست؛ مانند بعضی شاعران نیست که در دربارهای پادشاهان به عیش و نوش می‌پرداختند و



سخنی از سر دل خوشی می گفتند و حتی بیتی درباره درد جامعه بیرون از کاخ‌های سر به فلک کشیده ندارند.

عراقی در زمانی زاده شد و پرورش یافت که سر مردمان کشورش گوی میدان جنگ سواران مغول بود. بعضی روان‌شناسان غم‌واندوه و افسردگی را در فرهنگ‌های شرقی—عنوان نوروژها— ناشی از ناامنی‌های تاریخی، استعمار و استثمار حکومت‌های ظالم و نبود عدالت اجتماعی می‌دانند.^{۱۴} این گونه است که انسانی باعاطفه مانند عراقی، هرگز این همه دردهای ناشی از ناامنی‌ها و کشتارهای وحشیانه ملتش را نادیده نمی‌گیرد و از آن چشم‌پوشی نمی‌کند. عراقی در جهان خود خوش‌دلی و شادی را هرگز به تماشا ننشسته‌است. وی دل بازماندگان حملات مغول را خالی از هرگونه امید می‌بیند و بر کشت‌زار سوخته آنها اشک غم می‌ریزد:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| خوش‌دلی در جهان نمی‌یابی | خود خوشی در نهاد آدم نیست |
| در جهان گر خوشی کم است تو را | خوش بدانم که ناخوشی کم نیست |
| کشت امید را که خشک بماند | بہتر از آب چشم من غم نیست |

(۹۴۵-۴۷)

عراقی اوضاع زمانه خود را، که قتل و غارت، غم‌واندوه و رنج را خوراک همیشگی مردم کرده‌بود، در شعر خود بیان می‌کند. بدیهی است جنگ و پیامدهای آن باعث بسیاری از ناراحتی‌ها و حتی بیماری‌های خطرناک روحی و روانی می‌شود؛^{۱۵} عراقی نیز سخت اندوهگین، ناراحت و از دنیا گریزان است و از زمانه همواره به بدی یاد می‌کند؛ این نگرش وی، علاوه بر ناشی‌بودن از گرایش وی به عرفان، تأثیر پذیرفته از وضعیت اجتماعی روزگار او نیز هست:

محنت سر مردمی ندارد
ز احسان زمانه دیده بردوز
با درد بساز از آنکه درمان
گر خوش دلی ای در این جهان هست
بنمای به من دلی فراهم
دردا که درون آدمی زاد
از راحت های این جهانی
ای مرگ بیا و مردمی کن

دولت دل همدمی ندارد
کو دیده مردمی ندارد
با جان تو محرمی ندارد
بـیاری، دل آدمی ندارد
کو محنت درهمی ندارد
(۱۲۸۲-۸۶)

آسایش و خرمی ندارد
جز غم، دل آدمی ندارد
کاین غم سر مردمی ندارد
(۱۲۳۳-۳۵)

نوستالژی عشق و فراق

از درون مایه های شعر عراقی که همه جا به چشم می خورد و خودنمایی می کند، غم و اندوهی است که از عوارض عشق است. هرچه عشق بیشتر باشد، غم بیشتر است و می دانیم که عراقی عمر خود را با عشق گذرانده؛ پس زندگی اش همواره از عشق و غم سرشار بوده است. اگر عشق را از سخن عراقی حذف کنیم، غمی نیز نمی ماند و سخن عراقی محتوایی ندارد. نوع رابطه عراقی با غم و عشق است که عراقی را عراقی می کند و روح بلند عراقی با همیمن ارتباط، بلندپرواز و بزرگ می شود و از غربت می نالد و سرود هجران و فراق را می سراید. در شعر عراقی غم و عشق هم پای یکدیگرند؛ در لحظه های وصال، از شوق و از ترس به پایان رسیدن لحظه های دیدار مضطرب است و در لحظه های فراق از دوری او غمگین است و این گونه عشق و غم همزاد اوست.

غم و ترس زمانی به وجود می آید که انسان در راه رسیدن به هدفی بزرگ تلاش کند یا موقعیتی مقبول را از دست بدهد. عراقی هدفی بزرگ، که همانا کمال بود،



داشت؛ ناگزیر همواره در ترس و تشویش به سر می‌برد و از طرفی، از آن جایی که نیل به کمال به راحتی برای هرکسی امکان‌پذیر نیست و با شکست‌ها و سختی‌ها همراه است، همین شکست‌ها و سختی‌ها نوعی غم‌واندوه را آویزه روح وی می‌کرد:

مرا سودای تو تا در سر افتاد ز غم در گردن دل چنبر افتاد
(۲۸۲۰)

عراقی از محرم اسرار جانان نبودن، سخت غمگین است و از نامحرمی خویش گریان:

نشد جان محرم اسرار جانان بر آن محروم نامحرم بگیریم
تن بیمار ما درهم شد از غم بر آن بی‌چاره درهم بگیریم
(۱۴۳۸ و ۳۹)

دل عراقی همواره گرفتار غم عشق محبوب است، با آن خوگر شده و تنها غم‌گسار او غم محبوب است:

دلی دارم گرفتار غم تو ندارد جز غم تو غم‌گساری
چنان خو کرده دل با غم که گویی به جز غم خوردن، او را نیست کاری
(۲۴۶۹ و ۷۰)

ژرف‌نگار علم‌انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

عراقی در غزلی با مطلع کشیدم رنج بسیاری درینا
که ردیف آن نشانگر غم‌واندوه شاعر است، زبان به شکوه می‌گشاید؛ از رنج و سختی می‌نالند؛ از رنج‌های حاصل از دوری از وطن و رنج‌های فراق از محبوب، از خوشی‌های دنیا که دور از نکبت نیست و از بی‌وفایی یار، بی‌مهری و فراق او که باعث همه غم‌های اوست و از گذر عمر و ندیدن رخ دل‌دار شکوه می‌کند.

عراقی جمال دوستی است که زیبایی الهی را در چهره زیبارویان به تماشا می‌نشیند؛ بدون اینکه قصد سوئی داشته باشد. عشق الهی او بر پایه عشق مجازی وی استوار است. گاهی سخن خود را متوجه خوب‌رویی می‌کند که جلوه‌ای از جلوات الهی را در خود به تماشا گذاشته‌اند:

نشد از بزم وصل خوب‌رویان نصیب بخت من خامی، دریغا
(۱۲۷۲)

بنابراین، عراقی هم در عشق مجازی و هم در عشق حقیقی، دچار مصیبت و اندوه بود. هیجانی از خوب‌رویان زمینی در او به وجود آمد که دوری از این خوب‌رویان که نشان دوست بر چهره داشتند، وی را معذب و غمگین می‌کرد. کنار کفشگرزاده می‌نشست و اشک می‌ریخت و شعر می‌سرود.

استتار؛ یعنی همان لحظه‌های فراق محب از محبوب به علت اشتغال به اموری غیر از امور سلوک، پایه و اساس همه اندوه‌های او بود.
عراقی در غزلی با مطلع:

باز غم بگرفت دامانم دریغ سر برآورد از گریبانم، دریغ
۱۰۹ (۱۱۲۵)

به شرح درد جان‌گدازی می‌پردازد و از آن به شدت گلایه و شکایت دارد؛ این درد و شرح آن، سابقه پُرنگی در زندگی، سخن و شعر عراقی دارد که همانا درد هجران یار است؛ دردی که چون ابر بر بام دل او خیمه زده و صاعقه‌ای که وجودش را به آتش کشیده است. دردی که جز مردن درمانی برای آن قابل تصور نیست:

در چنین جان‌کنندی کافتاده‌ام چاره جز مردن نمی‌دانم، دریغ
الغیاث، ای دوستانِ رحمی کنید کز فراق یار، پژمانم دریغ



جور دل‌دار و جفای روزگار می‌گشدد هر یک دگرسانم دریغ
(۱۱۲۹-۳۱)

و در آخر، عراقی سبب فراق خود را از محبوب، خودی خود و تعلقات مادی خویش می‌داند و تا از خودی خود نرهد، وصال را ممکن نمی‌داند؛ باین‌همه نکته درخور توجه این است که غمی که عراقی را این‌گونه از پای افکنده، برای وی دوست‌داشتنی است و از مال و منال دنیوی برای وی باارزش‌تر است؛ غم حاصل از عشق محبوب، از جان او خوش‌تر و از بهشت بسی دل‌گشادتر است:

مرا گرچه ز غم جان می‌برآید غم عشقت ز جانم خوش‌تر آید
درین تیمارگر یکدم غم تو نپرسد جان من، جانم برآید
مرا یک‌ذره اندوه تو خوش‌تر که یک عالم پُر از سیم و زر آید
اگرچه هرکسی از غم گریزان مرا چون جان، غم تو درخور آید
مرا در سینه تاب‌انده تو بسی خوش‌تر ز حوض کوثر آید
چو سر در پای‌انده تو افکنند عراقی، در دو عالم بر سر آید
(۲۱۵۷-۶۲)

عراقی همواره خواهان نوشیدن غم یار است؛ چون عاشق است و غم هم‌راه و هم‌پای عشق و عاشق:

از عشق تو ای صنم، غم پر غم باد سودای توام مقیم و دم‌بردم باد
با آتش عشق این دلم محکم باد عشقی که نه قاتلست، اصلش کم باد
(۴۲۲۷ و ۲۸)

نتیجه‌گیری

عراقی عارف شاعری است که سراسر عمر خود را در دریایی از عشق، احساس، عاطفه و اندوهی که زاییدهٔ اقیانوس بی‌انتهای عشق است، گذرانده است. صداقت و پاکی عشق او

باعث رسوخ سخن لب‌ریز از عشق او، در روح مخاطب است. زاهد‌مآبی نیست که گوشه‌ای بگزیند و غم مردم برایش پیشیزی نیرزد؛ بلکه عارف عاشقی است که با درد مردم می‌گرید و به شادی آنها مشعوف است. مکتب او مکتبی است که وجود را با همه ویژگی‌هایش مجلای الهی می‌یابد و به کوه و درودشت عشق می‌ورزد. از غم هم‌نوعانش می‌گرید، از فاجعه مغول می‌نالند، با آغوشی باز از غم‌واندوه برخاسته از اقیانوس عشق پذیرایی می‌کند و فریاد «هل من مزید» سر می‌دهد.



پی‌نوشت‌ها

- ۱- باطنی، محمدرضا: *فرهنگ معاصر انگلیسی- فارسی*، ص ۵۷۳.
- ۲- سه‌یر، رابرت و میشل لووی: «رمانتیسم و تفکر اجتماعی»، ترجمه اباذری، ارغنون (۲)، ص ۱۳۲.
- ۳- سیدحسینی، رضایی: *مکتب‌های ادبی*، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۴- حقوقی، محمد: *شعر زمان ما (۲)*، مهدی اخوان ثالث، ص ۹۳.
- ۵- شریفیان، مهدی و شریف تیموری: «فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی»، کاوش‌نامه، ص ۳۷.
- ۶- مولوی، جلال‌الدین محمد: *مثنوی معنوی*، ص ۳.
- ۷- سه‌یر، رابرت و میشل لووی: همان، ص ۱۳۲.
- ۸- ریکور، پل: «خاطره، تاریخ، فراموشی»، فصل‌نامه گفتگو، ص ۴۸.
- ۹- شاملو، سعید: *آسیب‌شناسی روانی*، ص ۱۰۸.
- ۱۰- داوودی، ایران: «دانشجویان غیربومی و پدیده دل‌تنگی برای خانه»، ص ۲۷.
- ۱۱- شریفیان، مهدی و شریف تیموری: همان، ص ۱۲.
- ۱۲- همه ابیات عراقی برگرفته از کلیات او به تصحیح نسرتین محتشم است.
- ۱۳- گنجی، همزه: *بهداشت روانی*، ص ۶۹.
- ۱۴- شاملو، سعید: همان، ص ۱۵۵.
- ۱۵- همان، ص ۱۳۲.



منابع

- باطنی، محمدرضا: *فرهنگ معاصر انگلیسی- فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۶.
- حقوقی، محمد: *شعر زمان ما (۲)*، مهدی اخوان ثالث، چ ۱۰، تهران: نگاه، ۱۳۸۳.
- داودی، ایران: «دانشجویان غیربومی و پدیده دل‌تنگی برای خانه»، در دست چاپ.
- ریکور، پل: «خاطره، تاریخ، فراموشی»، فصل‌نامه گفتگو، ش ۵۸، ص ۴۷-۵۹، ۱۳۷۳.
- سهیر، رابرت و میشل لووی: «رمانتیسیم و تفکر اجتماعی»، ترجمه یوسف اباذری، ارغنون (۲)، ش ۳۵، ص ۱۱۹-۱۶۹، ۱۳۷۳.
- سیدحسینی، رضا: *مکتب‌های ادبی*، ج ۱، چ ۱۳، تهران: نگاه، ۱۳۸۴.
- شاملو، سعید: *آسیب‌شناسی روانی*، چ ۷، تهران: رشد، ۱۳۸۲.
- شریفیان، مهدی و شریف تیموری: «فرایند نوشتار در شعر معاصر فارسی»، کاوش‌نامه، س ۷، ش ۱۲، ص ۳۳-۶۱، ۱۳۸۵.
- عراقی، فخرالدین: *کلیات فخرالدین عراقی*، به تصحیح نسرین محتشم، چ ۲، تهران: زوار، ۱۳۸۲.
- گنجی، حمزه: *بهداشت روانی*، تهران: ارسباران، چ ۲، ۱۳۷۸.
- مولوی، جلال‌الدین محمد: *مثنوی معنوی*، به‌کوشش توفیق سبحانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.